

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بِنَمَا به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۸) گلِ بی خار

به اتاقم و گلدانِ واقع در گوشهٔ آن اشاره کردم و گفتم:

- این اتاق محل سکونتِ من، یا به بیانِ دیگر، خانهٔ من است که سعی کرده ام آن را با آن گلدان زیباتر کنم.

اما خانهٔ زندگیِ آدم ها صرفاً یک خانه یا اتاق نیست که بشود آن را با یک گلدان و چند شاخه گل زیباتر

کرد.

باید دید تکلیفِ زندگیِ شان چه می شود؟

فرمود:

- زندگی را هم می توان با چیزی شبیه به یک گلدانِ حاوی چند شاخه گلِ خوب زیباتر کرد؛

یعنی با پیدا کردنِ یک دوستِ خوب.

پرسیدم:

- آیا در پیدا کردنِ دوستِ خوب، الگویِ گلدانِ گلِ زامی تواند به ما کمک کند؟

پاسخ داد:

- البته. آن الگو می تواند تمثیلی از هر پدیده خوب و ویژگی هایش باشد؛ از جمله یک انسان خوب.

با به کارگیری الگوی مزبور می توان فهمید که چه کسی با چه ویژگی هایی انسانی بهتر و به کمال نزدیک

تر است. از این راه می توان چنین شخصی را شناسایی و به عنوان یک دوست خوب انتخاب کرد.

ادامه داد:

- انسان خوب فردی است با مجموعه ای گسترده و متنوع از ویژگی های خوب (مثبت و سازنده) و تا حد

امکان عاری از هرگونه ویژگی بد (منفی و ویرانگر)؛ آن هم در همه زمینه ها، چه در افکار، چه در گفتار، و چه

در کردار.

ویژگی های خوب چنین انسانی:

از یک سو،

همگی هم ریشه اند، به این معنا که اگر وی فردی نیکوکار است تمامی نیکی هایش ریشه در این قابلیت او

دارند که او می تواند دیگران را درک کند و خود را به جای آن ها بگذارد

و از سوی دیگر،

این ویژگی ها از "سرشت" او سرچشمه می گیرند به این معنا که او به حکم فطرت اش دست به کار

خیر می زند و عواملی چون اجبار، تقلید، و یا خودنمایی، او را به نیکوکاری وادار نمی کنند.

پرسید:

- به نظر شما، آیا چنین کسانی روی این زمین موجوداند؟ یا باید فقط در عالم خیال سراغشان را گرفت؟

گفتم:

- در اطراف ما، در روی این زمین، انسان های خوب نیکوکار کم نیستند ولی در بین گل های خوب گلدان وجودشان گهگاه گل هایی دیده می شود که بر دمگل ها یا ساقه هایشان خارهایی روییده است.

و پرسیدم:

- راستی

چرا دنیای ما این گونه است؟

چرا هوا نیمه تاریک است، نه کاملاً روشن؟

چرا روشنایی ها تاریکی ها را از میان بر نمی دارند؟

چرا سپیدی ها با سیاهی ها در هم آمیخته و خاکستری شده اند؟

چرا باید سیاهی بتواند با سپیدی در هم آمیزد؟

چرا باید گل هایی به این زیبایی پُر از خار باشند؟

چرا رنگی به سپیدی برف، هوایی به روشنی آفتاب، و گلی بی خار روی زمین نایاب شده است؟

فرمود:

- نایاب بودن یک پدیده بر روی زمین به معنای نایاب بودن و یا حتی کمیاب بودن آن در کل هستی

نیست.

اگر در پی گل بی خار، روشنایی عاری از هرگونه ظلمت، و سپیدی نیامیخته به سیاهی هستی باید در جای

دیگری از هستی آن ها را بجویی.

گل بی خار، فقط آن جا، در آن باغ کامل، می روید.

گفتم:

- ولی ما روی زمین، زندگی می کنیم. چرا باید این جا از آن ها محروم باشیم؟

فرمود:

- زمین باغی است در مسیر تکامل خویش، می رود تا روزی به آن "باغ کامل" مبدل شود.

همه این آمیزه ها - نور و ظلمت، سپیدی و سیاهی، گل و خار - لوازم و مصالح مورد نیاز برای تبدیل

شدن این باغ ظاهراً ناکامل به آن باغ کامل اند.

پرسیدم:

- چه گونه ممکن است خارها اسباب رسیدن گل به کمال باشند؟

فرمود:

- اگر گل های روی زمین بی خار بودند همگی در همان عنفوان غنچگی خورده و نابود می شدند.

خار عامل "بقا"ی گل است

و

تلاش برای بقا جلوه ای از تلاش برای رسیدن به کمال است.

افزود:

- تلاش برای بقا شکل های گوناگون به خود می گیرد؛

ندیده اید که یک گل چگونه با شهیدش حشرات را به سوی "خود" می کشاند؟

.... تا گرده هایش را به جاهای بسیار دور ببرد

.... تا گل های دیگری آفریده شوند

دافعه خار گل و جاذبه شهد آن دو روی یک سکه اند.

سگه بقا و تداوم آفرینش.

گفتم:

- ولی مشکل باغ زمینی ما فقط خار گل های آن نیست.

سطح آن هم پر از پستی و بلندی است. گودال هایی عمیق که هر کس در هر لحظه ممکن است در آن ها

سرنگون شود و بقایش به خطر بیفتد.

این چاله ها چه نقشی می توانند در تکامل باغ داشته باشند؟

فرمود:

- اگر روزی با خبر شوید که این، به ظاهر چاله، چاه نیمه تمامی است که حاذق ترین آب یاب جای آن را

روی سفره ای بزرگ از آب های زیر زمینی شناسایی کرده و با تجربه ترین چاه گن آن را حفر نموده است، آن

گاه چه می گوئید؟ آیا همچنان آن را چاله می بینید و چاله می نامید؟

بی شک، روزی، در آینده ای نه چندان دور، در سیر تکاملی باغی به نام زمین، این چاله ها به چاه های

پر آب تبدیل خواهند شد، و با آب آن ها تمامی بیابان ها به صورت کشت زار در خواهند آمد، و باغ زمین،

سبز و خرم تر از پیش، گامی بلند به سوی کمال بر خواهد داشت.

ادامه داد:

- پیشداوری هایی از این نوع، حتی در مورد انسان ها هم، فراوان دیده می شود؛

چه بسیارند انسان هایی که، چشم ظاهر بین، آن ها را افرادی معلول و کم توان می بیند، حال آن که آن ها

گاه یا خودشان نوابغی کم نظیر اند، و یا از خود نسلی بسیار هوشمند و پرتوان بر جای می گذارند.

گفتم:

- شاید بهتر باشد که از خودِ آن ها پرسیده شود که آن معلولیتِ ظاهری! چه بر سرِ زندگیشان آورده است و چه قدر از آن راضی اند.

تا آنجا که به خودِ من مربوط می شود مادام که از آبِ آن چاله های چاه گشته ننوشیده ام و در آن کشتزارهای سبز و خرمِ موعود قدم نزده ام حق دارم که همچنان گودال های روی زمین را چاله بدانم و چاله بنامم.

فرمود:

- امان از این دو واژه کوتاه - "خود" و "من" - که دو مانع اصلی بر سرِ نگاهِ درست به هستی اند و سبب می شوند که منافعِ خود و هوس های من تعیین کننده مرزِ بین خوب و بد باشند.

ضمناً هیچگاه نباید این واقعیت را فراموش کرد که

بسیاری از تلخکامی های موجود در زمین - بیم ها و اندوه ها - حاصلِ دخالتِ "خود" انسان هاست، نه ثمره سیرِ تکاملی زمین.

هستی زمینی، در سیرِ تکاملی اش، موادِ پرتوزا و انرژی هسته ای را پدید می آورد، بمب اتمی دستِ پختِ "خود" انسان ها ست.

اگر خدا خواهد، روزی درباره سنّتِ بی تغییرِ الهی (عدل) و نیز راجع به نقشی که انسان ها در رویدادهای صحنه هستی می توانند ایفا کنند برایت صحبت خواهم کرد. شاید آن جا بتوانم به این گونه سؤالات - که پرسیدنشان گناه نیست - بهتر و کامل تر پاسخ بدهم.

به شوخی گفتیم:

- اگر روزی هوس کردم به آن باغِ کامل سَری بزنم و چند شاخه گلِ بی خار بچینم، برای پیدا کردن نشانی

اش چه قدر می توانم روی شما حساب کنم؟

در پاسخ با لبخند فرمود:

- چرا نشانی دقیقِ آن باغ و راه رسیدن به آن را از باغبان اش نمی پرسی؟

گفتم:

- مشکل دو تا شد. حالا باغبان را کجا پیدا کنم؟ و نشانی "او" را از کی بگیرم؟

شما درباره "او" فقط گفته اید که نمی تواند نباشد و این که همیشه همه جا هست.

نه گفته اول شما اثبات وجود "او" محسوب می شود و نه جمله دومتان حاوی نشانی دقیق "او" است.

فرمود:

- "او" همواره در میان آفریدگانش و نیز، در درون وجود آن ها، رسولانی داشته، دارد، و خواهد داشت.

اگر کسی، که شکر گزارِ نعمت های "او" است، صادقانه و صبورانه چیزی از "او" بپرسد یا بخواهد،

رسولان اش، به امر و به اذن "او"، دیر یا زود، پاسخ آن پرسش یا موضوع آن خواهش را برای آن سائل خواهند

آورد.

افزود:

- این جا هم اگر "او" بخواهد، پیک اش در قلبت (خردت)، تو را به سوی "او" و باغ اش راهنمایی خواهد

کرد.

البته هرگز از یاد نبر که این پیک درون هیچگاه نمی تواند و نباید جایگزین پیام آوران حقیقی "او" شود.

پیک درون، مظهر لطف "او" در حق کسانی است که در زمان پیامبران "او" زندگی نکرده و یا پیام "او" را

نشنیده اند، و نیز اتمام حجتی است بر آنان که در شنیدن و یا اجرای آن پیام ها کوتاهی کرده اند.

هنگامی که کلماتِ "پیک اش در قلبت" را بر زبان می آورد، به جای آن که سینه مرا نشان دهد، به خودش

اشاره کرد.

این حرکتش برایم تا حدی آگاهی بخش بود.

او کم کم دارد برایم آشنا تر می شود.

احساس می کنم که به درک این حقیقت که او کیست، و در رسیدن به پاسخ های درست برای سؤالات

کلیدی ام، چه قدر می توانم روی او حساب کنم، خیلی نزدیک شده ام.

ادامه دارد